

# قیام بهرام چوبین در شاهنامه‌ی فردوسی

دکتر ایرج مهرکی<sup>۱</sup>

اشرف عبدالاحدی<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۶

## چکیده

در نوشتار حاضر سعی شده است، گزارشی مختصر از قیام بهرام چوبین در شاهنامه داده شود و دیدگاه فردوسی درباره‌ی چگونگی این قیام مطرح گردد. علاوه بر استفاده از شاهنامه‌ی فردوسی، نگاهی اجمالی به سایر منابع شده و مقایسه‌ای بین آنها صورت گرفته است؛ و در این مقایسه نگاه خاص و منحصر به فرد فردوسی در قیام بهرام چوبین بررسی می‌گردد، زیرا فردوسی در بخش تاریخی شاهنامه با رسیدن به این داستان، دوباره روحیه‌ای حماسی به آن تنیده و توصیفات او از بهرام چوبین، یادآور قهرمانان بخش حماسی به خصوص رستم است. به همین سبب برخی گزارش‌ها و دیدگاه‌های او با سایر مؤرخین درباره‌ی این داستان متفاوت است.

**کلید واژه:** فردوسی، شاهنامه، بهرام چوبین، هرمز، پرموده

۱ - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، ایران، I.mehr41@gmail.com

۲ - دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، ایران.

### مقدمه

آگاهی ما از روایات تاریخی کهن، اغلب بر اساس داستان‌های شفاهی است که در طول قرون به صورت سینه به سینه منتقل شده است. تاریخ‌نگاران یونانی می‌نویسند که ایرانی‌ها به تاریخ شفاهی علاقه داشتند و اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن در طول اعصار، نسل اندر نسل نگهداری می‌شده‌اند. «ایرانی‌ها بی‌تردید تاریخ حماسی داشته‌اند.» (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۳۹)

برگزیده‌ی این روایات در اواخر عهد ساسانی در قالب کتاب "خداینامه" به نشر نوشته و تدوین شد. کتاب خداینامه - که متن پهلوی آن در اوایل عهد اسلامی از بین رفت - مهم‌ترین اثر تاریخی و داستانی عهد ساسانی است که مطالب آن بدون شک در کتاب‌های تاریخی مهم سده‌های سوم و چهارم به طور مستقیم و در تواریخ دوره‌های بعد با واسطه نقل شده است، بخش‌های متأخر این کتاب به خصوص آنچه مربوط به ساسانیان است، به‌عنوان منبع اصلی، مورد استفاده‌ی تاریخ‌نگاران قرار گرفته و دارای اعتبار تاریخی بسیار است. «از ترجمه‌ی این کتاب در کتب معتبری مانند سنی ملوک والارض، تاریخ طبری، ترجمه‌ی بلعمی، مجمل التواریخ والقصص، تاریخ سیستان، آثار الباقیه و عیون الاخبار نقل‌هایی شده است.» (صفا، ۱۳۸۷: ۸۳)

البته در کنار کتاب خداینامه که نوعی تاریخ رسمی به شمار می‌آید، داستان‌های شفاهی بسیاری نیز در میان مردم رایج بود و حتی درباره‌ی حوادث و قهرمانان عهد ساسانی نیز علاوه بر آن تاریخ رسمی، روایات دیگری به شکل افسانه‌های نیمه تاریخی وجود داشت که از میان آنها می‌توان از "بهرام چوبین" نام برد. «داستان بهرام چوبین در کتابی به عنوان "بهرام چوبین نامک" در اواخر عهد ساسانی وجود داشته که متأسفانه برجای نمانده است، مؤرخان ایرانی چون طبری، دینوری، بلعمی و فردوسی

نیز مطالبی از این داستان به رشته‌ی تحریر کشیده‌اند.» (رضا، ۱۳۶۵: ۱۱۴)

سرگذشت پرحادثه‌ی بهرام چوبین در اذهان ایرانیان تأثیری قوی گذاشته است و موجد افسانه‌ی شیرینی به زبان پهلوی شده است که مطالب آن را، مورخان عرب و ایران، خاصه فردوسی در کتب خویش آورده‌اند. مؤلف گمنام این روایت توانسته است سرگذشت آن سردار بزرگ ناکام را با بیانی کافی، مجسم و محسوس کند. بنابه قول او بهرام نه تنها در لشکرستانی از قهرمانان مشهور به شمار می‌آمد، بلکه در خصال مردانه نیز دارای مقامی عالی بوده است.

### قیام بهرام چوبین

تزلزل مقام سلطنت در اواخر دوره‌ی ساسانی، زمینه‌های لازم را در اختیار اشراف و سپاهیان برای شورش بر ضد شاه مهیا می‌نمود. آنگونه که از شاهنامه بر می‌آید، جامعه‌ی ایرانی در گذشته‌های دور روحیه‌ی شورش و ایستادگی در برابر ستم شهریاران با خود همراه داشته، و با قیام و خیزش علیه بیداد بیگانه نبوده است. برای مثال می‌توان از قیام کاوه‌ی آهنگر بر ضد ضحاک نام برد.

در دوره‌ی ساسانیان نیز شورش‌ها و اعتراض‌هایی ضد عملکردهای نادرست پادشاهان و فرمان‌روایان صورت گرفته است که از بین آنها می‌توان از جنبش مذهبی مانی و مزدک، جنبش بهرام چوبین و حتی بعد از او، قیام بسطام و شورش شهربراز نام برد. از مهم‌ترین این قیام‌ها «جنبش بهرام چوبین» است.

«قیام بهرام چوبین در دوره‌ی ساسانیان یکی از خصوصیات دوره‌ی مذکور بود. نزاع بین اشراف و پادشاه بیش از دویست سال ادامه داشت. ولی برای اولین دفعه نماینده‌ی اشراف با سپاه برخاست و پایتخت را متصرف شد. از همه مهم‌تر آنکه برای اولین بار کسی که از دودمان سلطنت نبود، خود را به عنوان پادشاه ایران معرفی







جنگ‌ها ایرانیان پیروز شده بودند.» (ج ۶ / ۱۶۵ / ۴۹۷) بهرام چوبین به جنگ می‌رود و پس از رشادت‌های بسیار در مقابل سپاه عظیم خاقان پیروزیها کسب می‌کند. هرگز هنگام راهی کردن بهرام، درفش رستم را به او می‌دهد:

بیاورد پس شهیار آن درفش	که بد پیکرش ازدها فش بنفش
که درپیش رستم بدی روز جنگ	سبک‌شاه ایرانگرفت آن به چنگ
درفشویاست اینکه داریبه‌دست	که پیروز بادیدو خسروپرست
گمانم که تو رستمی دیگری	به مردی و گردی و فرمان بری

(ج ۸ / ۵۰۸ و ۵۰۹ / ۵۱۳ - ۵۱۴)

ظاهر این ابیات نشان می‌دهد که فردوسی خواهان زنده کردن رستمی دیگر است، زیرا پس از گذشت دورانی طولانی از حکومت پادشاهان فرومایه، بهرام چوبین را هم چون رستم و گودرز وارد صحنه می‌کند تا ابر سیاه خفقان و فساد را با رعد و برق آن بشکافد. بهرام چوبین فردوسی همان شخصیتی را دارد که فردوسی می‌پسندد. روش بهرام انعکاسی است از بینش سیاسی فردوسی.

به نظر می‌رسد فردوسی در این تراژدی شخصیتی ویژه از بهرام چوبین می‌سازد که متفاوت‌تر از آثار تاریخی پیش از او یا هم‌زمان با او است. فردوسی از بهرام تصویر روشنی از مردی شکست‌ناپذیر می‌دهد. مردی که حتی در فلاکت و تبعید هم نمی‌تواند دست از نقشه‌های بلند پروازانه‌اش بردارد که در عین حال جاه‌طلبی نسنجیده و خشونت‌طبعش با روح جوانمردی آرام می‌شود:

بر آیین چین خلعت آراستند	فراوان کلاه و کمر خواستند
جز ازداد و خوردو شکارش نبود	غم‌گردش روزگارش نبود
همه چین همی گفت ما بنده‌ایم	ز بهر تواندر جهان زنده‌ایم
همی خورد بهرام و بخشید چیز	بر او بر بسی آفرین بود نیز

(ج ۹ / ۱۵۱ / ۲۳۸۷ - ۲۳۹۱)

در این باره کریستن سن نیز می‌گوید: «شکوفایی زبان که در روایت فردوسی یافت می‌شود به طور کامل خاص خود اوست و هیچ ارتباطی با منبع اصلی او ندارد.» (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۶۳)

فردوسی تا پایان به این جنبش وفادار است. او کلمه‌ای علیه بهرام نمی‌گوید و او را نکوهش نمی‌کند، در حالی که منابع دیگر که از خیزش بهرام یادی کرده‌اند سرانجام او را متهم کرده‌اند؛ مثل طبری که قیام بهرام چوین را تأیید نمی‌کند. طبری از هرمز به عنوان شاهی که «از ادب بهره‌ی بسیار داشت و می‌خواست با ضعیفان و مستمندان نیکی کند» یاد می‌کند و کشتن بزرگان را از جهت خدمت به مردم می‌داند و می‌گوید: «در اندیشه‌ی همدلی سفلگان و صلاح کار ایشان بود.» (طبری، ۱۳۶۸: ۷۲۴)

در شاهنامه، سرپیچی بهرام چوین از فرمان هرمز بسیار زود آغاز می‌شود. بهرام پس از گزینش دوازده هزار سپاهی به جنگ ترکان می‌رود. درباریان که شایستگی بهرام را دیده‌اند، هرمز را از او می‌ترسانند. موبد خطاب به هرمز درباره‌ی بهرام چنین می‌گوید:

بدو گفت موبد که جاوید زی	که خود جاودان زندگی را سزی
بدین برز و بالای این پهلوان	بدین تیز گفتار روشن روان
نباشد مگر شاد و پیروزگر	وز او دشمن شاه زیر و زبر
بترسم که او هم به فرجام کار	پیچد سر از شاه پروردگار
همی در سخن بس دلیری نمود	به گفتار با شاه شیری نمود

(ج ۸ / ۳۴۶ / ۵۳۰ به بعد)

هرمز جاسوسی به اردوی بهرام می‌فرستد و او با مشاهده‌ی اعتماد به نفس بهرام به این نتیجه می‌رسد که او از فرمان شاه سر خواهد پیچید، هرمز از شنیدن این خبر ناراحت می‌گردد و چون فردی فرومایه و خدعه‌گر حيله‌ای می‌اندیشد و از بهرام می‌خواهد که از راه بازگردد تا در خلوت مطالبی را به او بگوید. اما بهرام سرپیچی





«چون پسر ملک ترک نزدیک مداین رسید، هرمز پیش او باز آمد حرمت خویشی را که پسر خال او بود و او را جایی نیکو فرود آورد و چهل روز او را نیکو همی داشت.» (بلعمی، ۱۳۴۱: ۷۵۰)

بهرام همراه پرموده غنایم بسیاری فرستاده بود. ذکر این غنایم و علت بدگمانی هرمز نسبت به بهرام در مروج الذهب چنین آمده است:

«ترکه ملوک ترک و خزاین افراسیاب و جواهراتی که از سیاوش گرفته بود به نزد شیابه بود به علاوه ترکه بهراس، پادشاه ترک و چیزهایی که از خزاین یستاسف از بلخ ربوده بود و دیگر ذخایر ملوک قدیم بدست ترکان بود و این همه به دست بهرام افتاده بود و مجموعه‌ای از آن برای هرمز فرستاد و چون این اموال و جواهر و غنایم دیگر که بهرام فرستاده بود به مقصد رسید وزیر هرمز اریخسیس خوزی از شیفتگی و خرسندی شاه از محموله‌ی بهرام حسادت کرد و گفت "این گناهش را بزرگ‌تر می‌کند" و از خیانت بهرام با هرمز سخن گفت که بیشتر جواهر و اموال و غنایم را خاص خویش کرده است و شاه را بر ضد او تحریک کرد.» (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۶۶)

بلعمی نیز به تحریک وزیران اشاره کرده است. (بلعمی، ۱۳۴۱: ۷۵۰)

و هرمز به جای قدردانی از بهرام به بهانه‌ی تازیانه زدن به پرموده و برداشتن چند قلم از غنایم، بهانه می‌گیرد. به او نامه‌ی تندی مینویسد و به جای خلعت، لباس پیرزنان و دوک برای او هدیه می‌فرستد. در تاریخ طبری درباره‌ی این برخورد هرمز مطلبی نیامده و بهرام چوبین را بی‌دلیل شورشگر می‌داند. اما در تاریخ ثعالبی نیز مثل شاهنامه آمده: «هرمز دستور داد تا به بهرام نامه بنگارند و او را سرزنش کنند و خوارش بشمرند و بخواهند که آن گوشواره‌ها و موزه‌ها را باز فرستد و خود برای او پنبه و دوک و لباس زنانه فرستاد.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۱) با این وصف چه کسی است که به بهرام چوبین حق ندهد که علیه هرمز به پا خیزد. قیام در این شرایط حق و وظیفه‌ی هر



ناشی از حسد بد خواهان است:

چنین بد ز اندیشه‌ی شاه نیست	جز از ناسزا گفت بدخواه نیست
جهاندار بر بندگان پادشاست	اگر مر مرا خوار گیرد رواست
گمانی نبردم که نزدیک شاه	بداندیشگان تیز یابند راه

(ج ۸/۳۹۸/۱۳۷۸-۱۳۸۱)

پس از آن هرمز با فرستادن خنجرهای شکسته بر این شورش بیشتر دامن زد و سپاهیان را در تصمیم خود راسخ تر کرد و بهرام را در موضع بیگناهی قرار داد، پس همه‌ی سپاهیان با بهرام تجدید عهد کردند. در تاریخ ثعالبی نیز چون دیگر آثار مثل طبری این قسمت از داستان بهرام چوبین مطلبی ذکر نشده است.

پس از آن بهرام بیدرنگ با پرموده - خاقان ترکان - از در صلح درآمد و تمامی سرزمین‌هایی را که از پدر پرموده گرفته بود، به او بازگرداند و با او پیمان دوستی بست. با این کار به طور رسمی سر به شورش برداشت و با سپاه خود به جانب ری رفت. بهرام برای تفرقه انداختن میان هرمز و پسرش، دستور داد با تصویر و نام خسرو پرویز، سکه‌های زر و سیم بزنند و تلاش کرد تا بازرگانان، با خریدهای کلان در تیسفون و پرداخت بهای آن با این پول، سکه‌ها را در بازار به جریان اندازند. در تاریخ ثعالبی نیز به این مطلب اشاره شده است. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۱)

با این عمل، در بازار هرمز، بحران سیاسی حکم‌فرما شد. او از پسر خود خشمگین و نامطمئن شد. طبق روش معمول خویش، به جای مقابله‌ی مردانه به فکر این افتاد که پسرش را با زهر بکشد. حاجب فهمید و خسرو را فراری داد. درباریانی که از طرف مادر با خسرو پیوند داشتند، از شاه روی برگرداندند و به این ترتیب لشگر از هم پاشید، گروهی به سوی بهرام چوبین گریختند، عده‌ای به خسرو پیوستند و گروهی نیز نزد هرمز شاه ماندند. دایی‌های خسرو پرویز برای مقابله با خطر قیام بهرام - که قیام



اما روایت ثعالبی و طبری از دیدار خسرو و بهرام به گونه‌ای دیگر است، در هر دو این آثار عبارات به کار رفته حاکی از بزرگ مردی خسرو و اهانت و زشت کرداری بهرام است:

«تا چشم بهرام به خسرو افتاد از هیبت و زیبایی او به شگفت آمد، حسد به جانس افتاد و کینه در نگاهش پدیدار شد. بهرام را به پرویز نشان دادند، گفت: رخسارش بر شرارت و بدنهادی و دشمنی گواهی ندهد. با این حال چون می‌خواست او را جلب کرده خلع سلاح کند به طرف او رفت، بهرام هم به سوی او آمد به او خوش آمد گفت و او را ستود و بر عهده گرفت که او را به سپهسالاری ایران شهر بگمارد. بهرام چون سگی در روی خسرو بغرید و سخنی ناپسند گفت و به سوی او خوی افکند.» (همان، ۴۲۵)

اما روایت فردوسی متفاوت است به نظر می‌رسد، داستان بهرام چوبین در شاهنامه انعکاسی است از بینش سیاسی فردوسی. گویی او از زبان بهرام سخنانی به شاه می‌گوید که آرزو داشته پهلوانی - در عصر شاعر - پیدا می‌شد و آن سخنان را مستقیم به پادشاه وقت - محمود غزنوی - می‌گفت:

ورا گفت بهرام کای بدنشان      به گفتار و کردار چون بیهشان  
تو را با سخن‌های شاهان چه کار      نه فرزانه مردی نه جنگی سوار  
گنه‌کارتر کس تویی در جهان      نه شاهی نه زیباسری از مهان  
(ج ۹ / ۲۴ / ۲۲۶ - ۲۳۵)

در ادامه‌ی داستان می‌خوانیم که بهرام در آشتی را می‌بندد و راهی جز جنگ باقی نمی‌گذارد. خسرو به فکر شیخون می‌افتد اما گسستم او را از این کار منع می‌کند. سرانجام جنگ رویاروی در می‌گیرد. خسرو شکست می‌خورد. سپاهش به بهرام می‌پیوندد و خود قصد فرار می‌کند. بهرام به دنبال او می‌رود:







### منابع

- ۱ - اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)، ترجمه‌ی جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
- ۲ - بلعمی، ابوعلی محمد: ترجمه‌ی تاریخ طبری، به تصحیح ملک‌الشعرای بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- ۳ - ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: تاریخ ثعالبی مشهور به غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه‌ی محمد فضائلی، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۴ - دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ: تاریخ ایران باستان، ترجمه‌ی روحی ارباب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
- ۵ - رحیمی، مصطفی: تراژدی قدرت در شاهنامه، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۶ - رضا، عنایت‌الله: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران، علمی، ۱۳۶۵
- ۷ - سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۸
- ۸ - صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، تهران، فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۸۷
- ۹ - طبری: تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
- ۱۰ - فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، بر اساس چاپ مسکو، تهران، قطره، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۱ - کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ساحل، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ۱۲ - کریستن سن، آرتور: داستان بهرام چوبین، ترجمه‌ی منیژه احد زادگان آهنی، تهران، طهوری، چاپ اول، ۱۳۸۳

